

بخش چهارم : شاهنشاهی پارتیان

تشکیل سلطنت در پارت

پارت تلفظ نوین پرتوه است که در زمان هخامنشی یک شهریارنشین (خشتله‌پاوه) بود. شهریاری پارت در زمان کورش بزرگ و کامبوجیه و داریوش بزرگ دردست ویشتاپ پدر داریوش بود. سرزمین پارت که اکنون در درون کشور ترکمنستان قرار دارد، در شرق و شمال شرق به سعد و خوارزم، در غرب به هیرکانیا (گرگان)، در جنوب شرق به مرغیانه (مرزو)، و در جنوب به کرانه شمالی کویر میرسید. قبائل ایرانی داهه (شاخه‌ئی از سکاها) نیز، به احتمال بسیار، در بیابانهای شمالی سرزمین پارت اسکان داشتند.

برای قبایلی که سرزمین پرتوه به آنها منسوب بوده هم لفظ «پارتی» اطلاق می‌شده و هم لفظ «پهلوی». در علت این دونام متراوف، به یقین می‌توان گفت که پارتی‌ها و پهلوی‌ها دوبخش یک اتحادیه بوده‌اند که در زمانی در کنار و فراسوی رودخانه - احتمالاً در دره رود آترک - اسکان داشته‌اند. این دوبخش از زمانی که پادشاهی پارت را تشکیل دادند بصورت یک اتحادیه متماسک و ادغام‌شده درآمدند، و از آن پس هردو نام بر هردو شان اطلاق گردید. به همین سبب در زمان پادشاهی پارتیان، دولفظ پارتی و پهلوی چنان در هم آمیختند که جدا کردن آنها از یکدیگر برای ما ناممکن است.

بنیانگذار سلطنت پارتیان بزرگمردی به نام آرشک بوده است. آرشک یک نام کهن ایرانی است؛ در خاندان هخامنشی نیز به این نام بر می‌خوریم، و در جای خود دیدیم که نام کوچک اردشیر دوم هخامنشی که در سال ۴۰۴ پم به سلطنت رسید آرشک بود. آرشک را من، از این پس، به قاعده‌ئی که نزد تاریخ‌نگارانمان متناول شده است «اشک» مینویسم. اشک را اگر بخواهیم جمع بیندیم اشکان می‌شود. اگر بخواهیم از سلطنت اشک نخست و «اشک»‌های بعد ازاو نام ببریم، باید آنرا «پادشاهی اشکان» بنامیم. تاریخ‌نویسان سنتی ما (مورخان مسلمان) به گمان اینکه اشکان مثل «ساسان» نام یک شخص است، نام پادشاهی اشکان را مثل پادشاهی ساسانی، «پادشاهی اشکانی»،

و جمعشان را «اشکانیان» نوشتند. «اشکان» جمع «اشک» است، و «اشکانی» به معنای «منسوب به اشکان» است. ولی عبارت «اشکانیان» یک عبارت غلط است.^۱ اگر بخواهیم امری را بهاین دولت منتب کنیم باید بهروالی که در عهد ساسانی معمول بوده از عبارت «پهلوی» استفاده کنیم، چنانکه در انتساب امری به قبائل پارس گوییم «پارسی». لفظ «پهلوی» در ایران قدیم رایج بوده؛ زبان اداری ایرانی در عهد ساسانی بمناسبت آنکه از بروکراسی پارتیان استفاده میشدۀ در دستگاه ساسانی رواج یافته و با انتساب به دولت گذشته بعنوان «زبان پهلوی» از آن یاد شده است. خاندانهای زیادی با لقب پهلوی در ایران ساسانی میزیسته‌اند که بهاین قبیله‌ها منتب میشدۀ‌اند.

طبری- مورخ بزرگ مسلمان- شاهان پارتی را با لقب پهلوی یاد کرده است. او به مناسبت درخواست پاپک (پور ساسان و پدر اردشیر پاشکان) از اردونان پنجم- آخرین شاهنشاه پارتی- برای به‌رسمیت شناختن سلطنت فرزندش شاپور در پارس چنین مینویسد: «و كتبَ إلى أردونان البهلوى ملكَ الجبالِ وَ ما يَتَصلُّ بِهَا، يَتَضَرَّعُ لَهُ وَ يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي تَوْيِيجِ سَابُورِ ابْنِهِ بَتَاجِ جوزِهِ = [ساسان] بهاردونان پهلوی- پادشاه جبال و مناطق متصل به آن- نامه نوشته ازاو درخواست ملت‌ماسه کرد که تاج گوزه را بر سر فرزندش شاپور بگذارد».^۲

نخستین شاهان پارتی

چنانکه در بخش گذشته دیدیم، جانشینان اسکندر شایسته اداره جهان پهناور هخامنشی نبودند. سلوکوس پس از دستیابی بر بخش اعظم ایران، در حوالی ۳۰۵ پم دولت خودش را در بابل تشکیل داد، و تا سال ۳۰۲ تسخیر سراسر ایران را به اتمام رساند، و یکسال بعد از آن آسیای صغیر را از دست رقایش بیرون آورد، و در همین سال در حین عبور از تنگۀ داردانيل بطرف بیزانسیوم ترور شد. پس از این مرد یک دولتی که بمعنای دولت باشد در ایران بر سر کار نبود. پادگانهای مقدونی در همه‌جای کشور مستقر بودند و از شهرها و آبادیها باج و خراج میستاندند؛ ولی قدرت سیاسی در دست خود ایرانیان بود که تحت سلطه پادگانهای سلوکی زندگی میکردند، و در هر شهر و ناحیه برای خودشان دار و دستگاهی داشتند و همان شهریاریهای کهن را- در

۱- فردوسی نیز از این سلسله با نام اشکانیان یاد کرده و گفته است: «کنون ای سراینده فرتوت مرد، سوی گاه اشکانیان بازگرد». ولی تصویر میکند که درباره تاریخ پادشاهی اینها هیچ سند و مدرکی در اختیار ندارد و چیزی نمیداند: «از ایشان به‌جز نام نشینیده‌ام؛ نه در نامه خسروان دیده‌ام». بنابراین، عبارت «اشکانی» را فردوسی به‌همان صورت غلطش از مورخان عربی نگار گرفته بوده و به‌همان نحو آورده است.

۲- تاریخ طبری، ۱ / ۳۸۹

مقیاس کوچک- ادامه میدادند. از این نظر عهد سلوکیها را تاریخ سنتی ما عهد ملوک طوایف نام داده‌اند که شکل پارسیش «بلوک‌شاهی» است (یعنی در هر بلوکی یک شاهی وجود داشت). در عهد سلوکیها جنگ داخلی کم و بیش به طور متواالی در همه‌جای ایران ادامه یافت و هر از چندی از سر گرفته شد. هم پادگانهای سلوکی برسر تقسیم مناطق تاراج‌شدنی ایران درحال ستیز دائم به سر می‌بردند، و هم شاهکان ایرانی که تحت فرمان این پادگانها بودند به طور دائم برسر توسعه مناطق نفوذشان با یکدیگر نزاع میکردند.

اسکندر و جانشینانش چنان ضربه سنگینی به تمدن ایرانی زده بودند که ایران پس از اسکندر و در عهد سلوکی به اوضاع دوران کاویهای کهن و دوران ماقبل ماد برگشته بود، و حکومتگران محلی به روای کاویهای عهد باستان هم رهبران دینی بودند و هم رهبران سیاسی. این را ضرورت زمان سبب شده بود، زیرا مردم مجبور بودند که برای مقابله با ستمهای بی‌حد و حصر سلوکی‌ها به دور رهبران مقبولی گرد آیند که بتوانند در زیر پرچم آنها در برابر یونانیها ایستادگی کرده از هویت ایرانی شان پاسداری کنند. ولی وجود پادگانهای نیرومند یونانی مانع از آن بود که هیچکدام از این رهبران بتوانند به قدرت فائمه دست یابند و دوباره تشکیل سلطنت سراسری بدھند. حداقل کاری که اینها برای مردم کشور انجام میدادند آن بود که باجهای مردم را در حدی که هم برای مردم قابل تحمل باشد و هم برای پادگانهای با جگیر یونانی مقبول باشد گردآوری میکردند و به پادگانهای یونانی تحويل میدادند. درنتیجه اینها نزد مردم مقبولیت داشتند و یونانیها نیز سلطنه منطقه‌یی شان را به رسمیت میشناختند.

چون سلوکوس پایتختش را به انتیوخیه (انتاکیه) انتقال داد، دور بودن دربار سلوکی از ایران از قدرت سیاسی این دولت نیم‌بند در ایران بخصوص در نواحی شرقی فلات ایران کاست. پادگانهای مستقر در نقاط مختلف ایران روحیه تمرکزناپذیری و اطاعت‌ناشناصی یونانی را همچنان حفظ کردند و هیچگاه نتوانستند یک دولت متمرکزی را قبول کنند، و از این نظر دولت سلوکی عبارت از یک شبه‌اتحادیه پادگانهای پراکنده بود که ضرورت زمان، یعنی لزوم اتکاء به یک مرکز قدرت برتر نظامی آنها را با پایتخت دولت سلوکی پیوند میداد؛ ولی هر کدام از این پادگانها در منطقه خویش از آزادی عمل برخوردار بود و میتوانست با آزادی کامل هرچه بخواهد برسر مردم ایران درآورد و آبادیها را هرجا بتوانند تاراج کند. تنها ارتباط این پادگانها با دولت سلوکی آن بود که در صدی از تاراجهای را که بعنوانین مختلف در ایران میکردند برای انتاکیه میفرستادند.

ما به درستی نمیدانیم که این پادگانها در ایران چه وضعیتی داشته‌اند، ولی با توجه به روحیه‌ئی که نسبت به این قوم سراغ داریم، و این روحیه را در حیات اسکندر و تاریخ قرن پس از او دیده‌ایم و میدانیم که اینان قومی نبودند که بتوانند متحد شوند و برادرانه در کنار هم‌دیگر زندگی کنند و تاراجها را با توافق یکدیگر تقسیم کنند، حتم داریم که همیشه در حال ستیز با هم برسر نواحی قابل تاراج و دستبرد به سر می‌برده‌اند و با این کارهای نابخردانه آسایش را به کلی از مردم ایران سلب کرده بوده‌اند. فایده‌ئی که این ستیزها برای ایرانیان داشته آن بوده که چون اینها در ستیزه‌هایشان از ایرانیان مناطق خودشان استفاده می‌کردند و در فعالیتهای نظامی و در گیریهاشان ایرانیان را شرکت میداده‌اند، مجبور بوده‌اند که نوعی آزادی نسبی به عناصر قدرت یافته خاندانهای حکومتگر محلی (ایرانی) بدهند، و درنتیجه مراکز قدرت ایرانی که تحت سلطه یونانیان بوده‌اند از آزادی عمل بیشتری برخوردار می‌شده‌اند. علاوه بر این، ستیز پادگانها آنها را پیوسته تضعیف می‌کرد و راه را برای فعالیتهای بیشتر ایرانیان برای رهاسازی خودشان از دست این مراکز تاراج و ستم و تجاوز بازتر می‌کرد. در اثر همین ستیزه‌های پادگانی بود که در دهه ۲۵۰ پم پادگان بلخ از انتاکیه برید و یک دولت یونانی خودمختار در شرق ایران تشکیل شد. این دولت کوچک یونانی چون از این به بعد مجبور بود برای بقای خوش از نیروی ایرانی استفاده کند، با همین قطع رابطه با دولت مرکزی سلوکی قدم نخست را برای ازبین رفتن سلطه یونانیان بر شرق ایران برداشت، و عناصر یونانی که در شرق فلات ایران جاگیر بودند به مرور زمان در میان ایرانیان باخته گم شدند. در همین زمان یا اندکی پیش از آن آذربایجان که در دست خاندان آتورپات بود از سلطه سلوکیها به کلی بیرون شد. قبائل پارت نیز به تلاش رهاسازی منطقه خودشان از ستم بیگانگان افتادند و به زودی دولت مستقل پارت را تشکیل دادند.

در نبود استند تاریخی، از مقدمات تشکیل دولت پارت در عهد سلوکیها اطلاع درستی نداریم، و همینقدر میدانیم که خانواده اشک از تیره پهلوی مستقر در پارت بود که از قرنها باز در آن ناحیه اسکان داشتند. اشک اول در دهه‌های ۲۶۰-۲۵۰ پم یک اتحادیه نیرومندی از قبائل پارتی و پهلوی به وجود آورد. همین اتحادیه هسته اصلی یک دولت را تشکیل داد که به زودی تبدیل به یک پادشاهی شد و ایران را از دست پادگانهای غارتگر یونانی نجات داد. بمناسب اینکه اشک (ارشک) مؤسس این پادشاهی بود، بعدها همه جانشینان او- به عنوان تبرک- لقب اشک را برخویشن نهادند، و از این لحاظ بود که شاهنشاهان این خاندان در تاریخ با نام اشکان (جمع اشک) شناخته شدند.

اشک- رئیس اتحادیه قبائل پارتی / پهلوی- در حین تلاش برای گسترش منطقه نفوذ خودش در شرق ایران در جنگ با قبائل ایرانی تورهایا (توران) درناحیه‌ئی میان سیردریا و آمودریا، یعنی در سرزمینی که اکنون بخش میانی کشور ازبکستان است، در سال ۲۴۸ پم به کشتن رفت. ما در تاریخ داستانی مان پهلوانی به نام آرش داریم که برای همه ایرانیان یک نام آشنا و باقدس، و یک شخصیت فداکار و ایرانپرست و الگوی یک ایرانی تمام عیار است. بنیانگذار شاهنشاهی پارت باید همین آرش کمانگیر داستانهای ما باشد، و در این امر نمیتوان جدال کرد.

روی کارآمدن تیرداد اول که پس از اشک اول به سلطنت رسید با گرفتاریهای دولت سلوکی در شام و در گیریهای انتاکیه و مصر مصادف شد، و همین امر به تیرداد امکان داد که دولتی که اشک بنیاد نهاده بود را تقویت کند. او در سال ۲۴۷ پم به سوی غرب پیشروی کرد و گرگان و سواحل شرقی دریای خزر را به تصرف درآورد و تلاشهای انتاکیه برای بازیابی این سرزمینها را ناکاره ساخت. گزارشها یونانیها خبر از جنگی میدهد که پس از این زمان در حوالی گرگان میان تیرداد و سلوکوس کالینیکوس در گرفته و پادشاه سلوکی شکست یافته است.

دوران سلطنت اردوان اول ، فریاپیت و فرهاد اول (۲۱۴-۱۷۴ پم) دوران تلاشهایی مداوم و استوار اشک‌ها در ادامه کار تیرداد و به‌هدف تشکیل یک دولت سراسری و تصفیه ایران از عناصر بیگانه بود. این شاهان با جنگهای مداومی که برضد سلطه یونانی‌ها داشتند خود مختاری پارت را بر دولت سلوکی تحمیل کرده ضمن قراداد صلحی استقلال خود را به شاه سلوکی قبول‌اندند. فرهاد اول به دنبال تلاشهایش در آزادسازی ایران از دست متجاوزان مقدونی، قلمروش را در غرب به‌ری رساند و قسمتی از هازندران را به تصرف درآورد.

مهرداد اول

مهرداد اول برادر فرهاد اول بود که در سال ۱۷۴ پم بنا بر وصیت او و تصویب شورای کلانتران پارت موسوم به مهستان برجایش نشست. یکسال قبل از این آنتیوخوس چهارم در انتاکیه به پادشاهی رسید و بی‌درنگ با بطمی‌های مصر در گیری یافت. در خلال جنگ او با بطمی‌ها، در فلسطین شورش شد و این پادشاه را در داخل نیز در گیر کرد. در این اثناء در خوزستان خیزش ضدیونانی به راه افتاد. آنتیوخوس بعد از فراغت از جنگهای مصر در سال ۱۶۵ به خوزستان لشکر کشید و آبادیهای خوزستان را تاراج کرد. این پادشاه در این لشکرکشی معابد قدیمی میترا و ناهید را تاراج کرد و با این کارش نارضایتی مردم را از یونانیان دوچندان کرده عزم آنها را در اخراج بیگانگان تاراجگر استوارتر ساخت.

سلوکیها که جز تاراج کردن مردم منطقه هدفی نداشتند برای مقدسات مردم زیرسلطه هیچ احترامی قائل نبودند و غارت کردن معابد از کارهای مکرر شان در ایران و منطقه بهشمار میرفت. پیش از این نیز بارها معابد را غارت کرده بودند و آخرین آنها غارت معبد ناهید در همدان بود که در زمان اردوان اول به دست آنتیخوس سوم سلوکی صورت گرفت. یونانیها در مصر نیز هر چه میتوانستند معابد قدیمی را به قصد بیرون آوردن دفاین ویران کرده به تباہی میکشانند. با وجودی که نویسنده‌گان غربی به ساقهٔ تعصّب نژادی‌شان یونانیان پادگانهای ایرانی را مردمی متمند دانسته و همواره کوشیده‌اند معايب آنان را نهان دارند و تا توانند تمجیدشان کنند، ولی در لابلای نوشته‌های آنها دهها گزارش از توحش و ددمنشی این مردم به دست داده شده که معرف چهرهٔ حقیقی آنها است. رجال نیرومند این پادگانها به طور مستمر با یکدیگر در جنگ بودند و هم‌دیگر را کشtar میکردند. وحشیگریهای در این جنگها و کشtarها به چشم میخورد که در میان کمتر ملتی از مردم خاورمیانه به چشم خورده است. خود اسکندر - چنانکه پیشتر اشاره رفت - برای اینکه زودتر شاه شود پدرش را کشت و بر جایش نشست. این کار در موارد بسیار زیادی در میان حکومتگران سلوکی تکرار شد. یکی از شاهان یونانی باخته بنام دیمیتریوس که در نیمة اول قرن دوم پم فرمانروایی میکرد با فرزندش اختلاف یافت، پسرش وی را در جنگ کشت و چرخه‌ای ارابه‌اش را بر نعش پدر کشانده با خون وی رنگین کرد و آنرا به معرض نمایش نهاد. او حتی لاشه پدرش را پس از کشتنش در بیابان برای جانوران رها ساخت و از دفن کردنش جلوگیری کرد.^۱

دولت کوچک باخته - که چنین افرادی تشکیل داده بودند - در زمان مهرداد اول در میان مدعیان متعددی پاره‌پاره شد، و پادگانهای کوچک یونانی در باخته بغايت تضعیف شدند. در این زمان که یونانیان باخته در نهایت ضعف بودند و دیگر قدرت حمایت از سرزمینهای که مدت‌ها در آن با جگیری و ستم کرده بودند را نداشتند، خطر بزرگی شرق ایران را تهدید میکرد و آن خطر اقوام بیانگرد نیمه‌وحشی و خشنی بود که از دشتهای مغولستان به سوی غرب در حال خوش بودند و تا کنار سیردریا رسیده بودند. اقوام ایرانی که در استناد داریوش بزرگ با نام «سکا هوم‌خوار» نامیده شده‌اند در این زمان از برابر این قوم وحشی به‌اینسوی سیردریا رانده شدند؛ و از آن پس در شرق سیردریا از اینها خبری نیست. شرق ایران به‌یک قدرت توانمند نیاز داشت که جلو خوش نیروی ویرانگر خزنده از دشتهای مغولستان را بگیرد تا نتواند خودش را به درون ایران برساند. این نیرو چنان خطرناک بود که اگر به درون ایران راه می‌یافت ممکن بود کل تمدن

خاورمیانه را مورد تهدید قرار دهد و همه آنچه را که ملل خاورمیانه در طول فرنها ساخته بودند و ازدست ویرانگریهای اسکندر و جانشینانش رسته بود از میان ببرد و نابود کند.

از آنجا که تاریخ برآن بود که از ایران و هویت ایرانی پاسداری کند، در این موقع بسیار حساس شخصیتی مثل مهرداد اول در پارت به قدرت رسید. مهرداد برای آنکه امنیت مناطق شرق پارت را تأمین کند به شرق آمودریا (جیحون) لشکر کشید و مراکز دفاعی قدرتمندی در سرزمینهای میان آمودریا و سیردریا ایجاد کرد تا از حملات بیگانگان از شرق جلوگیری شود. از آنجا که مراکز قدرت نیمه جان یونانی باخته در همسایگی جنوبی این سرزمینها واقع شده بودند، مهرداد این احتمال را از نظر دور نمیداشت که این یونانیان که در حقیقت دشمن تاریخی ایرانیان بودند با اقوام خزنه که دشمن دیگر ایرانیان بودند دست به یکی کرده در تلاش براندازی دولت پارت برآیند. احتمال دیگر این بود که اقوام خزنه با استفاده از ضعف یونانی‌ها بهناهیه باخته (اکنون تاجیکستان و شرق افغانستان) بخزنند. از این‌رو مهرداد ضرورت میدید که به عمر دولتکهای یونانی در شرق ایران خاتمه دهد. او به همین منظور به باخته لشکر کشید و باختریا و کابلستان را به تصرف درآورده تا دره پنچاب پیش رفت و پس از آن سیستان را نیز ضمیمه قلمروش کرد. با این ترتیبات باختریا و سغد و سیستان و کابلستان در حیطه قلمرو دولت پارت قرار گرفت. اینها سرزمینهایی بودند که اکنون ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، بخشی از قرغیزستان، افغانستان و شمال پاکستان را شامل می‌شوند.

مهرداد پس از این اقدامات لازم و ضروری توجهش را به درون فلات ایران معطوف داشت و طی چندین لشکر کشی برنامه‌ریزی شده، ماد و خوزستان و پارس را گرفت و سراسر ایران را ازدست پادگانهای باجگیر یونانی آزاد کرد و میانزودان را نیز از دست سلوکیها بیرون کشید. در این میان مردم ارمنستان در صدد رهایی از دست ستمهای اشغالگران یونانی برآمدند. بهزودی مهرداد اول در پاسخ به خواست مردم ارمنستان که در شورش سراسری بودند و تمامی کارگزاران سلوکی را بیرون رانده بودند، یک سردار از خاندان سلطنتی به نام وال آرشک را بعنوان شاه به ارمنستان اعزام کرد و بدین ترتیب ارمنستان دوباره به دامن ایران برگشت.

مهرداد اول پادشاهی بلندنظر و انساندوست بود و تمام خلق و خو و آزادمنشی نیاکان ایرانیش را در خود داشت. او چنان انساندوست بود که نسبت به فرزندان یونانیهایی که آنهمه جنایتها در ایران کرده بودند هیچ کینه‌ئی در دل نداشت، و برای آنکه به جماعات یونانی داخل ایران بفهماند که آزادی زیستن اشان تضمین است و هیچ خطری تهدیدشان نمی‌کند، خویشن را

یونانی دوست لقب داد و این لقب را بر سکه‌اش با عبارت یونانی «فیل هلن» نقش زد تا به هر خانه‌ئی برود و تک‌تک یونانیهای مقیم ایران از طرف او آسوده‌خاطر شوند و بدانند که دولتی که او تشکیل داده برخلاف خوی مت加وز و ضدانسانی یونانیها با انسانها به مهر و بزرگواری رفتار می‌کند و کینه‌ئی از دشمنان دیروزین ایران در دل ندارد، و آنچه در گذشته از جنایتها و حشیانه به دست یونانیها در ایران انجام گرفته مربوط به گذشته است و ایرانیان میتوانند آنرا ازیاد ببرند. این اقدام بزرگوارانه و مدبرانه شاهنشاه ایران^۱ که از خصلت ایرانی او برآمده بود اثر مثبتی به دنبال آورد و وفاداری مراکز قدرت یونانی پراکنده در گوش و کنار کشور را نسبت به او تأمین نمود و عناصر یونانی درون ایران را بخدمت دولت وی درآورد. این اقدام شاهنشاه از طرفی نشانگر بزرگواری و گذشتکاری او نسبت به یونانیها بود که دیگر کم و بیش ایرانی شده بودند، و خرد سليم حکم می‌کرد که نباید از آنها بخاطر زیاده رویها و ستمهای پدرانشان انتقام گرفت؛ و از طرف دیگر عمق آگاهی اورانشان میداد که با بخدمت گرفتن بروکراسی با تجریبه یونانی در دولت خودش از آنها بهره گرفت.

در سال ۱۴۲ پم انتیوخوس ششم به‌امید تصرف دوباره ایران و ازمیان برداشتن دولت پارت به میانرودان و غرب ایران حمله برد. مورخان یونانی شمار سپاه اوران در این لشکرکشی سیصد هزار تن ذکر کرده‌اند.^۱ آنتیوخوس سلوکیه و بابل و همدان را گرفت و دست به تخریب و تاراج زد. مهرداد پسر خویش فرهاد را به جنگ این سپاه فرستاد. فرهاد در زمستان آنسال در یک نبرد سرنوشت‌ساز با شاه سلوکی روبرو شد و شکست بسیار سختی بر او وارد آورد، شاه سلوکی را در میدان نبرد کشت، و شمار بسیاری از سریازان و افسرانش را از جمله برخی اعضای خاندانش را به اسارت برد. دیمیتریوس - ولیعهد انتیوخوس - نیز در میان اسیرشدگان بود. فرهاد نسبت به لاشه شاه تجاوز گر سلوکی با بزرگواری رفتار کرده دستور داد که با تشریفاتی به خاکش بسپارند. او همچنین دختری از خانواده آنتیوخوس ششم را که اسیر شده بود، به حرم خود برد و با او ازدواج کرد. پیروزی بر سلوکی‌ها نشان داد که انسان‌نوازی و بزرگمنشی این پادشاه سبب شده بوده که یونانیان داخل ایران به او گرایش یابند و در کنارش با هم‌جنمان خودشان بجنگند. اگر جز این می‌بود و اگر گروههای یونانی داخل ایران به پادشاه سلوکی کمک می‌کردند، برای سپاه پارتی مقدور نبود که از پس دشمنانی برآید که از درون و بیرون با او در جنگ بودند. مهرداد اول تا پایان نیمة اول قرن دوم پم یک کشور پهناور و نیرومند تشکیل داد که یکسویش سیردیریا و دره

۱- پیرنیا، ۲۲۳۶- ۲۲۳۷، به نقل از ژوستین.

پنجاب و یکسوی دیگر کش فرات بود و علاوه بر میانزودان، سراسر فلات ایران را دربر میگرفت. ارمنستان نیز در این زمان در درون قلمرو مهرداد اول واقع میشد و یک شاه ایرانی پارتی بر آن کشور سلطنت میکرد.

هر چند که مهرداد اول در تدبیر و اداره و تمدنسازی به پایه کوروش بزرگ نمیرسید، ولی از این نظر که به سلطه یونانیها در ایران برای همیشه پایان داد و شاهنشاهی ایران را احیا کرد و یک دولت سراسری نیرومندی را تشکیل داد؛ و از آن نظر که جلو خطر خوش اقوام نیمه وحشی شرقی به درون سعد و فلات ایران را گرفت، شاید بتوان اهمیت او برای ایران در این برهه تاریخی را به اهمیت کوروش بزرگ در قرن ششم پم تشبیه کرد.

از آنجا که منابع ما در شناخت دولت پارتی نوشتہ‌های غربیان باستان است که گزارش‌هایشان در باره شاهنشاهان پارتی به مواردی منحصر میشود که در رابطه با دولت سلوکی و بعد از آنها در رابطه با امپراطوری روم ذکر شده است، ما از ترتیباتی که این شاهنشاه بزرگ در اداره امور کشور به عمل آورد اطلاعی نداریم؛ ولی به تحقیق میتوان گفت که ترتیباتی که برای چهار قرن آینده در ایران حکم‌فرما بود توسط این بزرگمرد تاریخ ایران پایه ریزی شده بود.

فرهاد دوم

مهرداد اول در سال ۱۳۶ پم در گذشت و جایش را به فرزندش فرهاد دوم داد. آنتیوخوس هفتم در زمان فرهاد دوم در صدد بازیابی سلوکیه برآمد و با سپاه عظیمی به میانزودان لشکر کشید. چون آنتیوخوس ششم در زمستان از مهرداد اول شکست یافته بود، این شاه فصل بهار را برای لشکرکشی انتخاب کرد. او امیدوار بود که دولت پارت را شکست داده میانزودان و ایران را بگیرد. گویا پیش از این فرهاد دوم به این پادشاه پیشنهاد صلح و دوستی داده بود، ولی آنتیوخوس هفتم که در ذهنیت یونانیش غرق بود به مشاورانش که به او مشورت دادند دست دوستی فرهاد را پس نزنند ابلغانه جواب داد که مردم ایران غلامان مایند و شرم آور است که ما از جنگ با غلامان خودمان بترسیم یا بخواهیم به آنها بهائی بدھیم و با آنان وارد پیمان صلح شویم.

این منطق را وقتی در کنار منطق مهرداد اول میگذاریم که خودش را دوستدار یونانیها اعلام کرده آنها را در حقوق اجتماعی برابر ایرانیان دانسته بود، به بزرگمنشی شاهان ایران و خود بزرگبینی و تعصّب نژادی مت加وزان یونانی پی میبریم. مردمی از آنسوی آبهای دریای ایزه آمده‌اند، کشوری را اشغال و تاراج کرده‌اند، ملت بزرگی چون ملت ایران که روزگار درازی سروران محظوظ جهان متمدن بوده‌اند را تحت سلطه درآورده‌اند، و اکنون که این ملت میخواهد

به خط جهانداری برگردد در نظر این متجاوزان یونانی غلام شمرده میشوند. کدام انسان خردمندی است که براین منطق منحط و فاسد نخند و در این منطق تفکر تمدنی بیابد؟ در مقابل این منطق بنگریم به منطق شاهنشاه ایران که به رغم آنمه ستمها و تخریبها که یونانیها در ایران کرده بودند، فرزندانشان را مورد بخاشایش قرار داد و آنها را بخشی ازملت بزرگ ایران دانست و خودش را دوستدار آنها نیز اعلام کرد. سرنوشت آنتیخوس هفتم که مثل همه یونانیان خیال میکرد ایرانیان غلامان اویند نیز شیوه سرنوشت آنتیخوس ششم بود. او از فرهاد دوم شکست یافت و کشته شد، و پسرش سلوکوس به اسارت افتاد. دیودور مینویسد که سیصدهزار سرباز سلوکی در دشت نبرد جان سپردند. در این میان، دیمیتریوس که از زمان تجاوز و شکست پدرش آنتیخوس ششم در پایتخت ایران در حالت نیمه اسارت میزیست، به نحوی توانست گریخته خودش را به سوریه برساند. فرهاد پس از این پیروزی به تعقیب دیمیتریوس پرداخت ولی او خود را به انتاکیه رساند و از دسترس فرهاد دور ماند. فرهاد با لاش آنتیخوس هفتم نیز بزرگوارانه رفتار کرد و دستور داد آنرا در تابوت نقره نهادند و به انتاکیه فرستادند. حتما هدف او از این کارها آن بود که درس بزرگواری و انسانیت را به سلوکیها بیاموزد و دست صلح را به طرف آنها دراز کند؛ ولی تلاش او بیهوده میرفت، و یونانیها که خودشان را محور آفرینش و تمدن می پنداشتند مردمی نبودند که جز خودشیفتگی در فرهنگشان وجود داشته باشد. چه بزرگواری‌ئی از این بیش را ما سراغ داریم؟ رفتار این شاه را با رفتارهای همین کشته‌شدگان که دیروزها با ایرانیان کردند در نظر آوریم تا بدانیم که کدامیک از این دو طرف واقعاً متمدن‌تر بودند! نمیشود نوشته‌های غربیان را خواند و به قضاوت آنها اکتفا نمود؛ بلکه باید رفتارهای ایرانیان و یونانیان را در کنار هم نهاد و سنجید و آنگاه قضاوت کرد. تنها در چنین صورتی است که معلوم میشود که این نویسنده‌گان که عقدہ برتری جنس غربی در ذهن دارند و میکوشند نشان دهند که یونانیها از ایرانیان متمدن‌تر بودند، تا چه اندازه درست گفته‌اند. رفتار اسکندر را با اردشیر چهارم به یاد بیاوریم. اردشیر چهارم به خاطر دفاع از حیثیت و هویت و موجودیت کشور خودش به پا خاسته بود، ولی اسکندر با عوام‌غیری خاص خودش این مرد بزرگ را آنچنان که دیدیم به مذلت افکند تا همه ایرانیان را مرعوب سازد و از آن‌پس هیچ ایرانی جرأت نکند در باره ضرورت حفظ هویت ایرانی بیندیشد یا اقدامی در این راه به عمل آورد. رفتار اسکندر را با رفتار این شاهان ایرانی بسنجیم که نسبت به دشمنان ایران و ایرانی چنین رفتارهای جوانمردانه داشتند، تا به حقیقت قضاوت نویسنده‌گان غربی پی ببریم، و بدانیم که کدامیک از این دو ملت- ایرانیان و یونانیان- متمدن‌تر بودند. آنمه وحشیگری که اسکندر با

شهرهای کرد که برای حفظ حیثیتشان در برابر او مقاومت میورزیدند و نمیخواستند به اشغال او در آیند و مردمشان برده او شوند به یاد بیاوریم تا بدانیم که کدامیک از یونانیان و ایرانیان متمندتر بودند. رفاری که اسکندر با شهرهای یونانی مثل شهر تسب کرد را به یاد آوریم، و در همه تاریخ مطالعه کنیم تا بینیم که در تمام طول یازده قرن شاهنشاهی ایران حتی یک مورد مشابه آن نیز از طرف شاهنشاهان ایران سر نزده است، و آنگاه بدانیم که کدامیک از ایرانیان و یونانیان متمندتر بودند. رفتار اسکندر را با مردم بی دفاع هرات به یاد بیاوریم که از ترس او به جنگلها پناه برده بودند و هیچ جنگی هم با او نداشتند، ولی او جنگل را آتش زد و همه آنها را از زن و مرد و کودک و پیر، زنده زنده در آتش بی دادش سوزاند، تا بدانیم که کدامیک از این دوقوم متمندتر بودند. ادعای خدایی اسکندر و جانشینانش را به یاد بیاوریم و آنها را با شاهنشاهان ایران مقایسه کنیم تا بدانیم که کدامیک از این دوقوم متمندتر بودند. پدر کشی در میان یونانیان یک امر معمولی بود که بارها و بارها اتفاق می افتاد؛ ولی در ایران یک امر کاملاً ناشناخته بود، و چنانکه هرودوت تصریح میکند، هیچکاه اتفاق نیفتاده بوده که یک ایرانی پدر یا مادر خودش را کشته باشد.^۱

معیار متمندتر بودن یونان از ایرانیان را غریبان در این میدانند که در یونان کسانی یافت شدند که اندیشه هایشان را نوشتند و به یادگار نهادند، ولی در ایران این امر کمتر اتفاق می افتاد. به همین سبب یونانیان کسانی چون سقراط و افلاطون و ارسطو و دیگران را داشتند ولی ایرانیان چنین شخصیتهایی را نداشتند. دیگر آنکه یونانیان نمایشنامه نویس و بازیهای نمایشی مخصوص به خودشان را داشتند ولی ایرانیان دارای چنین نویسنده کانی نبودند. نویسنده کان غربی با ملاک قرار دادن چنین معیارهایی میخواهند القا کنند که یونانیها و رومیها در آن زمان از ایرانیها متمندتر بودند. لکن ما میخواهیم پرسیم که آیا آنچه اندیشمندان یونانی ثبت و ضبط کردند تراوش فکری خود آنها بود یا آنها این دانسته ها را از جاهای دیگر آموخته بودند؟ آیا تمدن یونانی بر ویرانه های یک تمدن دیگری (تمدن مصری) در همان سرزمین بنای شد و یا اینکه برخلاف بنا گردید؟ آیا هر اکلیتوس که یکی از آغازگران مکتبهای فکری یونانی به شمار میرود، ارائه افکار بلندش را در زمانی شروع نکرد که در درون مرزهای ایران میزیست، و آیا او با ایران و افکار ایرانیان آشنا نبود؟ افکاری که او در یونان ارائه کرد و برای یونانیان تازگی داشت شمئی از طرز تفکری نبود که از ایرانیان اخذ کرده بود؟ مگر پیتاگوراس (فیثاغورث) برای تحصیل ریاضیات و حکمت به بابل نرفت و مگر او نبود که در بازگشت به یونان افکار بلندی را ارائه میکرد که از آئین انسان ساز

زرتشت آموخته بود و یونانیها میگفتند این چیزها را از پیروان زرتشت (از مغان) فراگرفته است؟ آیا بسیاری از متفکران یونانی قرنهای ششم و پنجم برای اخذ علوم به کلده مسافرت نکرده بودند؟ آیا گزینوفون که یکی از معروفترین نویسندهای عهد هخامنشی در یونان بود مدتها در خدمت ارشاد ایران نبود و زندگیش را از راه مستمریهای تأمین نمیکرد که دولت ایران به او میپرداخت؟ آیا سقراط و افلاطون از افکار کلدانی و مصری و ایرانی بهره نبرده بودند؟ آیا ارسسطو مدتی از عمرش را در درون مرزهای ایران در آسیای صغیر بهسر نبرده بود و با اندیشه ایرانیان آشناشی نیافته بود؟

آیا قومی که دولتی تشکیل داده بودند که گزینوفون و هزاران یونانی امثال او در خدمتش بودند بیشتر تمدن داشتند و یا این یونانیان که در خدمت آنها بودند و از خیرات آنها زندگی میکردند؟ آیا جلوه اصلی تمدن بشری ادبیات و علوم مکتوب است و دیگر هیچ؟ اگر چنین است پس یونانیان به روزگار خودشان از همه مردم خاورمیانه متمندتر بودند. ولی تمدن بشری چندین عنصر دیگر نیز دارد که دین، نظام سیاسی، تشکیلات اداری و قضایی و نظامی، و همچنین شهرسازی و غیره از آنجلمه است. آیا عقاید دینی ایرانیان انسان‌سازتر بود یا دین یونانیان که کلیتش مبنی بر خرافات بود؟ آیا نظام سیاسی و تشکیلات اداری و سازمان قضایی ایران در آن روزگار برای بشریت کارآمدتر بود یا نظام کدخدایی موسوم به دموکراسی یونانی و سازمان قضایی یونان که به دست داوران رشوه‌خوار میگردید؟ اگر راه و جاده و شهرسازی را نشانه تمدن بدانیم، آیا آنچه در ایران بود بیشرفته بود یا آنچه در یونان بود؟ آیا میتوان صنایع یونان را در آن روزگار با صنایع پیشرفته ایران مقایسه کرد؟ در اینجا است که معلوم میشود تمدن کدامیک از این دو طرف پیشرفته‌تر بوده است. اگر بخواهیم سازمان و تشکیلات سیاسی و اداری دوران پارتیان نیز با مشابهش در نزد سلوکیها و سپس رومیان مقایسه کنیم، خواهیم دید که آنچه ایرانیان داشتند به مراتب کارآمدتر از چیزی بود که نزد سلوکیها و رومیها وجود داشت، و همین سازمان و تشکیلات بود که دولت پارتیان را چهارصد سال برسر پا و در انسجام و اقتدار نگاه داشت. آیا نویسندهای گان غربی که همواره میخواهند چنین القاء کنند که تمدن یونان و روم در آن روزگار از تمدن ایرانی پیشرفته‌تر بود هیچگاه نمیخواسته‌اند یک مقایسه‌ئی میان تمدن ایرانی و تمدن غربی آن روزگار به عمل آورند؟ یا خیال کرده‌اند که کافی است ادعاهای یونانیان کهن را تکرار کنند که خودشان را تنها قوم متمند جهان می‌پنداشتند و دیگران هر قومی که بودند را، حتی قوم مصری و کلدانی و ایرانی را «برابر» (بی‌زبان و وحشی) لقب میدادند؟

البته هر انسانی حق دارد که خودش را محور آفرینش و گل سربد تمدن معرفی کند. ولی سخن درباره کسانی است که اکنون مطلب مینویستند و ادعا میکنند که بی طرفند، ولی چشمنشان را برروی حقیقت می‌بنند و سخنان یونانیهای دیرینه را تکرار میکنند، و باز هم اصرار دارند که یونانیها و رومیها از ایرانیان عهد هخامنشی و پارتی متمدنتر بودند. تلاش اینها برآنست که یونان را محور تمدن قلمداد کنند تا بهاینجا برسند که تمدن امروز غربی دنباله همان تمدنی است که از یونان آغاز شده است و از کل تمدن بشری جدا و قائم به ذات است؛ و تمدن شرقی نه میتوانسته و نه میتواند به پایه تمدن غربی برسد. آرزو بر آرزومندان عیب نیست، ولی واقعیت تاریخی چیز دیگری سوای این است.

به موضوع تلاش‌های تجاوز کارانه سلوکیها نسبت به ایران برگردیم. بعد از این شکست که آخرین جنگ سلوکیها با ایران، و در حقیقت آخرین تلاش یونانیان برای ادامه تجاوزاتشان در ایران بود، دولت سلوکی هیئتی را به شهر دارا - پایتخت پارت - فرستاد و طالب صلح و دوستی شد. ولی همین دولت در آن اواخر دست دوستی شاه ایران را پس زده بود و حتی فرستادگان ایران را کور و ناقص کرده به ایران باز فرستاده بود تا - به خیال خودش - ایرانیان را بترساند. فرهاد دوم برای اینکه جواب مناسبی به هیئت سفرای سلوکی داده باشد، آنان را به نزد آن سفیر ایرانی برد که به دستور شاه سلوکی کور کرده شده بود و گفت: به این مرد بنگرید و جواب ما را دریافت کرده برای پادشاهتان ببرید.^۱ شاهنشاه ایران این سخن را زمانی میگفت و پیشنهاد صلح پادشاه سلوکی را زمانی پس میزد که دولت ایران در اوج قدرت بود، و شاهنشاه اطمینان داشت که دولت سلوکی دیگر هیچگاه توان تجاوز به خاک ایران را نخواهد داشت. او اکنون در این اندیشه بود که بقیه سرزمینهای شاهنشاهی هخامنشی در آسیا را نیز از دست سلوکی‌ها بیرون بکشد و آنها را به دیار خودشان برگرداند؛ ولی بازی زمانه به او فرصت نداد تا به چنین برنامه‌ئی جامه عمل پیوشاند.

درست در زمانی که فرهاد دوم که در صدد لشکرکشی به شام بود ایرانیان سکایی در شرق خراسان و ماوراءالنهر دست به اغتشاشاتی زدند و فرهاد مجبور شد به خراسان رفته به سرکوبی سکاها بشتا بد (سال ۱۲۷ پ.م). سکاها اقوامی آریایی و ایرانی بودند که در نواحی غربی سیر دریا اسکان داشتند و در معرض حملات اقوام خزنده شرقی بودند، و تلاش میکردند که به درون فلات ایران راه یابند. ما از وقایع ناشی از تلاش‌های سکاها و درگیریهای فرهاد دوم با آنها و نتایج این

در گیریها اطلاعی نداریم، و همینقدر میدانیم که فرهاد در جنگ با سکاها به کشتن رفت.

مهرداد بزرگ

پس از فرهاد دوم، عمویش اردوان فرزند فریاپیت توسط مهستان به سلطنت برگزیده شد. او بی درنگ به جنگ سکاها برخاسته آنها را از مرزهای شرقی عقب راند و به تخارستان لشکر کشید. اما او نیز در جنگ با سکاها به کشتن. بعد ازاو مهرداد دوم بعنوان نهمین اشک به سلطنت برگزیده شد. این پادشاه با سکاها روابط دوستانه برقرار کرد، و به هدف ایجاد امنیت در سرزمین سکاها و برقراری ثبات و آرامش در نواحی سیحون، اقوام مهاجم زردپوست را از اطراف سیحون عقب زد و در شرق تا نواحی کوههای هیمالایا پیش رفت و امنیت مرزهای شرقی کشور را به حکیمانه‌ترین شیوه تأمین کرد.

احتمالاً در همین زمان یا اندکی بعد از آن بود بود که سکاها راه جنوب را در پیش گرفتند و به سرزمینهای واقع در میان گندارا و زرنگان رسیدند و آن منطقه را به نام خودشان «سکستان» کردند (سرزمینی که هم اکنون نیز نام آنها را برخود دارد و سیستان نامیده می‌شود). اینها همان قومی بودند که هزار سال بعد یعقوب لیث صفار از میانشان برخاست).

مهرداد دوم یک شاه باتدبیر و توانا بود. او از ۱۲۴ تا ۷۶ پم سلطنت کرد و اقتدار دولت پارت را تحکیم بخشید و با تدبیر ویژه‌اش ارتش ایران را بسیار نیرومند ساخت و ثبات را به شایسته‌ترین نحوی در مرزهای کشور برقرار نگاه داشته ایران را به سوی شکوه هرچه بیشتر سوق داد. شاید بتوانیم این شاهنشاه را از نظر قدرت و تدبیر و انسان‌دوستی و بزرگ‌منشی با داریوش بزرگ مقایسه کنیم.



گلکسار ارایه دهنده فلزیاب های هوشمند و تمام اتوماتیک با تکنولوژی برتر و کاربری آسان برای افراد آماتور و حرفه ای

2 سال گارانتی و ۱۰ سال خدمات پس از فروش از جمله پاسخگویی به

سوالات شما

جهت مشاهده محصولات جدید شرکت گلکسار به سایت www.GaLexar.com مراجعه کنید

کانال های تلگرام گلکسار :

کانال رسمی گلکسار [@galexarco](#)

کانال دانلود نرم افزارها ،کتاب،کاتالوگ و ... [@galexardl](#)

برای دانلود رایگان انواع کتاب های علوم غریبه و کتاب های آثار و علایم گنج یابی به سایت گلکسار [مراجعه کنید](#)

دانلود رایگان مقالات و نرم افزارهای تبدیل گوشی به انواع ردیاب گران قیمت مثل ردیاب ریفایندر، Rayfinder و جوتارا و یاردیاب دو نفره جیو لوکیتور،ردیاب دو نفره بیوتارا biotara و غیره

دانلود رایگان مقالات آموزشی کار با ردیاب و مقاله آشنایی با انواع فلزیاب های تصویری

دانلود رایگان مقالات جدید و مقالاتی که در لیست زیر مشاهده میکنید در سایت گلکسار



آموزش تبدیل گوشی موبایل به ردیاب شعاع زن فرکانسی همراه با نرم افزار

آموزش کار با ردیاب های آتنی (ردیاب های گمانه زن)

آشنایی با انواع ردیاب و نحوه کار با آنها(حتما دقیق مطالعه کنید)

ساخت انواع آتنن برای ردیاب یا طلایاب های فرکانسی

آموزش ساخت ردیاب خوراک خور ساده

دانلود کتاب های مفید که به شما در گنج یابی کمک میکنند

لطفا سوال های خود در باره ردیاب را در سایت گلکسار مطرح کنید .
شماره تلفن ها برای کمک و خدمات گارانتی به کسانی است که فلزیاب های گلکسار را خریداری کرده و یا دادن اطلاعات به کسانی که مایل به خرید فلزیاب های گلکسار هستند

شرکت گلکسار ارائه دهنده بهترین دستگاه های فلزیاب، طلایاب و گنج یاب

شماره های تماس : ۰۹۱۱۸۳۳۵۰۳۳ و ۹۱۱۹۳۱۴۵۹۵